



حزب کمونیست کارگری ایران  
Worker-Communist Party of

# انترناسیونال

۵۰۴  
ضمیمه

اساس سوسیالیسم

انسان است.

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن

اختیار به انسان است.



hekmat.public-archive.net

منصور حکمت

شنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۲، ۱۱ مه ۲۰۱۳ - ۸ صفحه

## پل لافارگ: خاطرات من از کارل مارکس

صفحه ۲

### مارکس: پیشگفتار کتاب در نقد اقتصاد سیاسی

### ترجمه از جمشید هادیان

صفحه ۶



بمناسبت یکصد و نود و پنجمین زادروز کارل مارکس خاطرات پل لافارگ از این دانشمند و سوسیالیست بزرگ توسط جمشید هادیان به فارسی ترجمه و در سایت های اینترنتی منتشر شده است. انترناسیونال این فرصت را مغتنم شمرده و این نوشته زیبا که گوشه هایی از شخصیت علمی، اجتماعی و انسانی کارل مارکس را نشان می دهد، بصورت ضمیمه منتشر می کند تا آنرا بیشتر در دسترس عموم قرار دهد.

همانطور که جمشید هادیان در مقدمه خود توضیح داده است، پیشگفتار نقد اقتصاد سیاسی نوشته مارکس را نیز بعنوان تکمله ای به خاطرات پل لافارگ در این ضمیمه درج می کنیم. این اثر هم توسط جمشید هادیان به فارسی ترجمه شده است. انتشار این دو اثر در ضمیمه انترناسیونال همراه با تشکر و ارجگذاری به کار با ارزش جمشید هادیان برای ترجمه آثار مارکس نیز هست.

انترناسیونال

#### توضیح مترجم



#### جمشید هادیان

امروز، ۵ مه ۲۰۱۳، مصادف با صد و نود و پنجمین زاد روز کارل مارکس است. به این مناسبت فکر کردم بیجا نباشد ترجمه فصلی از کتاب مارکس و انگلس از دید همعصران شان (انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۲) که مجموعه ای از خاطرات نزدیکان مارکس و انگلس

از آنهاست را در اختیار علاقمندان قرار دهم. اولین خاطرات در این مجموعه، پس از دو بیوگرافی و معرفی کوتاه از نین دربار مارکس و انگلس، از آن پل لافارگ (۱۸۴۲ - ۱۹۱۱) کمونیست انقلابی، ژورنالیست و منتقد ادبی فرانسوی، همسر لارا (Laura) دختر دوم مارکس است.

نوشته لافارگ سه بخش دارد:

- ۱- خاطرات لافارگ از رابطه خود او با مارکس؛
- ۲- زندگی خانوادگی مارکس؛
- ۳- شرح کوتاهی در توصیف زندگی سیاسی مارکس. آنچه به دنبال می آید بخش اول نوشته اوست. در روزهای آینده ترجمه دو بخش دیگر این نوشته را به دست

می کند. حال از آنجا که اولاً، روشن ترین و کامل ترین شرح این نظریه را مارکس در پیشگفتار کتاب در نقد سیاسی بدست داده، و این پیشگفتار فی الحال موجود و بعنوان ضمیمه در آخر جلد اول سرمایه ترجمه خود من، نشر ۱۳۸۶، آمده است و ثانیاً، مضمون این پیشگفتار نیز شامل بخش مهمی از بیوگرافی سیاسی - علمی مارکس از زبان خود اوست، مناسب دیدم این متن را هم در کنار خاطرات لافارگ به خوانندگان عرضه کنم. امیدوارم تصاویری که از این دو نوشته در ذهن خواننده شکل می گیرد نمایانگر گوشه ای از رفعت جایگاه علمی و سیاسی یکی از بزرگترین اندیشه ورزان و تلاشگران سیاسی تاریخ بشر، و یقیناً تاثیرگذارترین آنها، باشد. جمشید هادیان  
۵ مه ۲۰۱۳  
۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۲

# آزادی، برابری، حکومت کارگری!

## خاطرات من از کارل مارکس - پل لافارگ



پل لافارگ

**مردی بود که، من حیث المجموع، دیگر نظیرش را به چشم نخواهم دید شکسپیر، هملت**

### بخش اول

نخستین دیدار و آشنائی من با مارکس در فوریه ۱۸۵۶ بود. بین الملل اول روز ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ در جلسه‌ای در تالار سن مارتین لندن تشکیل شده بود و من از لندن به پاریس رفته بودم تا اخبار پیشرفت کار سازماندهی جوانان را به اطلاع او برسانم. معرفی نامه‌ام را آقای تولن (Tolain) سناتور کنونی جمهوری بورژوائی فرانسه نوشته بود.

در آن زمان بیست و چهار سال داشتم. تا وقتی زنده‌ام اثر عمیقی را که این اولین دیدار بر من گذاشت فراموش نخواهم کرد. مارکس از لحاظ سلامت در وضع خوبی نبود. مشغول کار بر جلد اول سرمایه بود، که دو سال بعد در سال ۱۸۶۷ بچاپ رسید. می‌ترسید نتواند کارش را تمام کند و بنابراین از دیدن جوانان خوشحال می‌شد. می‌گفت: «من باید جوانانی تربیت کنم تا کار ترویج کمونیسم را بعد از من ادامه دهند».

مارکس از نادر کسانی بود که می‌توانند هم‌زمان در عرصه دانش و در عرصه زندگی اجتماعی هر دو رهبر باشند. این دو جنبه در وجود او چنان در هم تنیده بود که شناخت او جز با در نظر گرفتن هر دو جنبه وجودش، یعنی مارکس دانشمند و مارکس مبارز سوسیالیست، ممکن نیست.

عقیده داشت که دانش را باید برای دانش یعنی مستقل از اینکه در نهایت به چه نتیجه‌ای خواهد انجامید دنبال کرد. اما در عین حال دانشمندی که از فعالیت اجتماعی دست بکشد یا خود را مانند عنکبوت در کنج اطاق مطالعه یا

دیگر - فرانسه، بلژیک یا انگلستان - رانده بود، در جنبش‌های انقلابی که در این کشورها سر برآورده شرکت آنهم شرکتی بارز و برجسته، جسته بود.

با اینهمه مردی که من اولین بار در اطاق مطالعه اش در خیابان Maitland Road Park دیدم نه مارکس آژیتاتور خستگی ناپذیر و بی همتای سوسیالیست بلکه مارکس دانشمند بود. این اطاق خود مرکزی بود برای مراجعه رفقای حزبی که از همه جای دنیای متمن می‌آمدند تا نظر استاد مسلم اندیشه سوسیالیستی را در زمینه‌های مختلف جویا شوند. باید نخست آن اطاق تاریخی را شناخت تا سپس بتوان به کنج خلوت زندگی معنوی مارکس راه برد.

اطاق در طبقه اول بود و با پنجره بزرگی که رو به پارک داشت غرق در نور می‌شد. روی دیوار روبروی پنجره یک بخاری دیواری در وسط قرار داشت که در دو طرف آن قفسه‌هایی پر از کتاب و دسته‌های روزنامه و دستنوشته که تا سقف بالا رفته بود.

در دو طرف پنجره دیوار مقابل دو میز بود با تلنباری از کاغذ و روزنامه و کتاب روی هر یک. در وسط اطاق، جایی که بیشترین نور را می‌گرفت، یک میز تحریر ساده کوچک شصت در نود سانتیمتری و یک صندلی دسته دار چوبی قرار داشت، و در فاصله میان صندلی و قفسه کتاب روبروی پنجره کاناپه چرمی بود که مارکس گاه برای رفع خستگی روی آن دراز می‌کشید. طاقچه بالای بخاری هم پر بود از کتاب و سیگار برگ و کبریت و قوطی‌های توتون و وزنهای سنگین که روی دسته‌های کاغذ می‌گذازند تا از پراکنده شدن آنها جلوگیری کنند، همراه با عکس‌های دختران و همسرش، ویلهلم وولف و فردریک انگلس.

مارکس سیگاری قهاری بود. یکبار به من گفت «کاپیتال پول سیگار برگ‌هایی که من برای

آزمایشگاهش محبوس کند و از زندگی و مبارزه همعصران خود دوری جوید یقیناً ارج و قرب خود را پائین می‌آورد. می‌گفت: «دانش نباید یک تفنن خودخواهانه باشد». عقیده داشت: «کسانی که این سعادت نصیب شان شده که می‌توانند زندگی خود را وقف دانش جویی کنند باید اولین کسانی باشند که دانش‌شان را در خدمت بشریت قرار می‌دهند». "کار برای بشریت!" این یکی از عبارات مورد علاقه‌اش بود.

مارکس هر چند با درد و رنج طبقات کارگر عمیقاً احساس همدردی می‌کرد، آنچه او را به نظرات کمونیستی رسانده بود نه احساسات سطحی نازکدلانه بلکه مطالعه تاریخ و اقتصاد سیاسی بود. مصرا نه بر این عقیده بود که هر انسان بیطرفی که از نفوذ منافع خصوصی در امان مانده و تعصبات طبقاتی کورش نکرده باشد لزوماً باید به همان نتایج برسد.

اما مارکس در عین حال که مطالعه تکامل سیاسی و اقتصادی جامعه انسانی را با بی نظری کامل دنبال می‌کرد، به منظوری جز نشر و ترویج نتایج این مطالعات نمی‌نوشت، و عزم جزمش متوجه آن بود که برای جنبش سوسیالیستی که تا آن زمان در دنیای مه‌آلود آرمان‌پردازی [utopianism] گنج و گول سیر کرده بود پایه‌ای علمی فراهم آورد. قصد او از انتشار نظراتش چیزی جز پیشبرد امر پیروزی طبقه کارگر نبود - طبقه ای که رسالت تاریخش دستیابی به رهبری سیاسی و اقتصادی جامعه و برقراری بیدرنگ کمونیسم است و ...

مارکس فعالیت هایش را به کشور زادگاهش محدود نکرده بود. می‌گفت «من شهروند جهانم» و «هر جا باشم فعالیت می‌کنم». بطور واقعی هم قطع نظر از اینکه در کدام کشور، کدام وقایع و کدام پیگرد سیاسی او را به کدام کشور

را برحسب محتوا کنار هم می‌چید نه برحسب اندازه. کتابها ابزار ذهن او بودند نه اشیای زینتی. می‌گفت «اینها بردگان منند و باید آنطور که من می‌خواهم به من خدمت کنند». مارکس در بند اندازه یا صحافی، کیفیت کاغذ یا نوع حروفچینی کتاب نبود. گوشه بعضی صفحات را تا می‌زد، در حاشیه صفحات با مداد علامت‌هایی می‌گذاشت و زیر سطور بسیاری خط می‌کشید. هیچوقت روی صفحات کتاب چیزی نمی‌نوشت، اما برخی اوقات که نویسنده دیگر بقول معروف شورش را درآورده بود نمی‌توانست از گذاشتن علامت سوال یا تعجبی در حاشیه خودداری کند. سیستمی که برای خط کشی زیر خطوط داشت طوری بود که بعدها براحتی

نوشتنش کشیدم را هم در نخواهد آورد». او سیگارکش قهاری بود و کبریت‌کش قهارتری. آنقدر سیگار یا پیشش را فراموش و بعد دوباره روشن می‌کرد که ظرف مدت کوتاهی تعداد باور نکردنی قوطی کبریت را خالی می‌کرد.

هیچوقت اجازه نمی‌داد کسی کتابها یا کاغذهایش را نظم بدهد، یا بهتر بگویم نظم آنها را برهم بزند. بی‌نظمی آنها ظاهری بود؛ هر چیزی در واقع در جایی بود که مارکس می‌خواست باشد و این باعث می‌شد بتواند آنچه می‌خواهد را براحتی پیدا کند. گاه حتی در ضمن یک گفتگو مکث می‌کرد تا جمله یا رقمی که نقل کرده بود را در یک کتاب به طرف گفتگویش نشان دهد.

در چین کتابهایش نیازی به مراعات تناسب مرسوم میان اندازه کتابها نداشت. کتابها و جزوات

## خاطرات من از کارل مارکس - پل لافارگ

از صفحه ۲

می‌توانست فراز مورد نظرش را در هر کتابی پیدا کند. عادت داشت هر چند سال یکبار به دفترچه‌های یادداشتش مراجعه کند و سطوری از کتابها که زیر آنها خط کشیده و بعد در این دفاتر یادداشت کرده بود را مرور کند تا آنها را در حافظه زنده نگاهدارد. حافظه فوق العاده قابل اتکالی داشت که آن را از جوانی با پیروی از توصیه هگل با از بر کردن شعر به یک زبان خارجی که نمی‌دانست پرورش داده بود.

هاینریش هاینه و گوته را از بر بود و در گفتگوهایش غالباً از آنها نقل قول می‌کرد. خواننده جدی شعر به همه زبانهای اروپائی بود. آثار اسخیلوس را به زبان اصلی یونان باستان هر سال می‌خواند. اسخیلوس و شکسپیر را بزرگترین نوابغ درام نویسی که جهان به خود دیده است می‌دانست. احترامش برای شکسپیر حد و اندازه نداشت. آثار او را تماما و با دقت خوانده و کم اهمیت‌ترین شخصیت‌های نمایشنامه‌هایش را می‌شناخت. شکسپیرپرستی کیش همه اعضای خانواده مارکس بود. سه دخترش بسیاری از آثار او را از بر بودند. پس از سال ۱۸۴۸ [و پنهاننده شدن به انگلستان] برای تکمیل زبان انگلیسی‌اش، که در همان زمان هم خواندن آن را می‌دانست، همه کلمات قصار بدیع شکسپیر را استخراج و دسته‌بندی کرده بود. با پخشی از آثار جدلی ویلیام کابنت که ارج فراوانی برایش قائل بود هم همین کار را کرده بود. دانسته و رابرت برنز از جمله شاعران محبوبش بودند. از گوش سپردن به دخترانش که طنزهای سیاسی یا تصنیف‌های این شاعر اسکاتلندی را دکلمه می‌کردند یا با آواز می‌خوانند لذت فراوان می‌برد.

کویبه [Cuvier] افعال خستگی ناپذیر و استاد بزرگ علوم، در موزه پاریس که مدیریت آن را بر عهده داشت چند اطاق را به استفاده

پیش می‌برد. مانند داروین رمان‌خوان کبیری بود. رمان‌های مورد علاقه‌اش رمان‌های قرن هیجدهم و بخصوص تام جونز اثر فیلدینگ [Fielding] بود. در میان رمان‌نویس‌های مدرن‌تری که آثارشان بنظرش بسیار جالب می‌آمد می‌توان از پل دو کاک [Paul de Cock]، چارلز لور [Charles Lever]، الکساندر دوما پدر و والتر اسکات نام برد. اخلاقیات قدیم اسکات را شاهکاری می‌دانست. داستان‌های ماجرائی و فکاهی هم جایگاه خاصی



مارکس جوان

نزد او داشت. برای سروانتس و بالزاک بالاترین مرتبه را در میان همه رمان‌نویسان قائل بود. در دون کیشوت حماسه سلحشوری در حال احتضاری را می‌دید که فضانش در جهان نوپای بورژوازی مورد تمسخر و تحقیر قرار می‌گیرد. بالزاک را چندان می‌ستود که آرزو داشت پس از اتمام کار اقتصادی‌اش مروری بر کمند انسانی او بنویسد. بالزاک را نه تنها مورخ زمان خود بلکه

خلق‌کننده پیامبرگونه شخصیت‌هایی می‌دانست که در زمان لوئی فیلیپ هنوز دوران جنینی خود را می‌گذرانند و تا زمان ناپلئون سوم یعنی پس از مرگ نویسنده به بلوغ کامل نرسیدند.

مارکس می‌توانست به همه زبان‌های اروپائی بخواند و به سه زبان آلمانی، فرانسه و انگلیسی تا حد برانگیختن ستایش خبرگان این سه زبان بنویسد. از تکرار این گفته لذت می‌برد که «هر زبان خارجی سلاحی در مبارزه زندگی است». استعداد شگرفی در یادگیری زبان داشت، که دخترانش هم از او به ارث برده بودند. آموختن زبان روسی را در سن پنجاه سالگی شروع کرد، و اگر چه این زبان هیچ قرابتی با زبان‌های مدرن یا باستانی که می‌دانست نداشت، بعد از شش ماه آنقدر روسی می‌دانست که از خواندن آثار نظم و نثر شاعران و نویسندگان روس بخصوص پوشکین، گوگل و شچدرین لذت ببرد. زبان روسی را برای این آموخت که بتواند اسناد رسمی تحقیقات دولتی روسیه که حاوی نکات منفی سیاسی بود و به همین دلیل دولت روسیه بر آنها سرپوش می‌گذاشت را بخواند. این اسناد را دوستان صمیمیش برای او بدست می‌آوردند، و او یقیناً تنها عالم اقتصاد سیاسی در اروپای غربی بود که از چنین اسنادی اطلاع داشت.

مارکس علاوه بر خواندن آثار شاعران و رمان‌نویسان وسیله دیگری هم برای استراحت فکری یافته بود: ریاضیات، که کشش خاصی هم به آن داشت. جبر حتی موجب تسلای روحیش می‌شد، وسیله‌ای بود که در هولناک‌ترین لحظات زندگی پر حادثه‌اش به آن پناه می‌برد. در زمان بیماری آخر همسرش که قادر نبود خود را به شیوه معمول وقف کار علمیش کند تنها راهی که از می‌توانست بار سنگین اندوهی که از درد کشیدن‌های او بر دل داشت را سبک کند غرق شدن در ریاضیات بود. طی همین دوران زجر روحی مقاله‌ای در باب محاسبه مقادیر

بسیار کوچک نوشت که به نظر صاحب نظران از ارزش علمی بالائی برخوردار بود، و در مجموعه آثار او به چاپ خواهد رسید. مارکس در ریاضیات عالی منطقی‌ترین و در عین حال ساده‌ترین شکل حرکت دیالکتیکی را می‌دید. عقیده داشت هیچ علمی بدون آنکه در کار خود استفاده از ریاضیات را بیاموزد به رشد کامل نخواهد رسید.

کتابخانه شخصی مارکس بیش از یک هزار جلد کتاب داشت که طی یک عمر کار تحقیقی به دقت دستچین شده بود. اما اینها برایش کافی نبود و سال‌های سال بطور منظم به کتابخانه موزه بریتانیا (British Museum) می‌رفت. برای مجموعه وسیع کتابهای این کتابخانه ارزش فراوان قائل بود. حتی مخالفین مارکس خود را ناگزیر از اذعان به وسعت و عمق فضل او، نه تنها در رشته تخصصی‌اش یعنی اقتصاد سیاسی بلکه در تاریخ، فلسفه و ادبیات همه کشورها، می‌دیدند.

با آنکه بسیار دیر به رختخواب می‌رفت همیشه بین ساعت هشت و نه صبح بیدار می‌شد، فنجان قهوه بدون شیری می‌خورد، روزنامه‌هایش را می‌خواند، به اطاق مطالعه‌اش می‌رفت و تا ساعت دو، سه صبح کار می‌کرد. کارش را تنها برای خوردن غذا و وقتی هوا خوب بود برای مدتی قدم زدن در همستد هیث قطع می‌کرد. در طول روز گاه یکی دو ساعت روی کاناپه می‌خوابید. در جوانی در تمام طول شب کار کرده بود. عاشق کار کردن بود. چنان غرق کارش می‌شد که غذا خوردن از یادش می‌رفت. اغلب اوقات برای صرف غذا باید چند بار صدایش می‌زدند تا به اطاق نهارخوری که در طبقه پائین بود بیاید، و هنوز لقمه آخر را فرو ندهاده به اطاق کارش بازگشته بود.

مارکس بسیار کم غذا و کلا با مشکل بی‌اشتهائی دست به گریبان بود. برای حل این مشکل سعی



## خطرات من از کارل مارکس - پل لافارگ

از صفحه ۳

می‌کرد غذاهای شور یا ترش تحریک کننده اشتها مانند گوشت خوک دود داده یا نمک سود [ham]، ماهی دودی، خاویار یا ترشی بخورد. گوئی معدده اش می‌باید تقاض فعالیت عظیم مغزش را پس دهد. تمام بدنش را فدای مغزش کرده بود. فکر کردن برایش بزرگترین لذت بود. اغلب این گفته هگل استاد فلسفه دوران جوانیش را تکرار می‌کرد که «حتی تفکر جنایتکارانه یک خلافکار عظمت و اصلتی بیش از عجایب کل کائنات دارد».

این شیوه غیر معمول و سنگین زندگی و کار فکری بنیه‌ای قوی لارم داشت. مارکس مردی قوی هیکل، با قدی بلندتر از متوسط، چهار شانه و سینه برآمده بود. اندازه دست‌ها و پاهایش متناسب بود؛ هر چند که بالاتناش مانند اغلب یهودیان به نسبت پاها بلندتر بود. اگر در جوانی به ژیمناستیک پرداخته بود مرد بسیار نیرومندی می‌شد، اما تنها ورزشی که در طول عمرش کرده بود، و همچنان می‌کرد، پیاده‌روی بود. می‌توانست ساعت‌ها در حالیکه صحبت می‌کرد و سیگار می‌کشید پرسیه بزند یا از تپها بالا برود بدون آنکه ابدا احساس خستگی کند. حتی می‌توان گفت کارش را در حال راه رفتن در اطاق مطالعه‌اش انجام می‌داد. فکرهايش را در حال راه رفتن می‌کرد و بعد مدت کوتاهی می‌نشست تا آنچه فکر کرده است را روی کاغذ بیاورد. دوست داشت هنگام صحبت راه برود، و فقط گهگاه که توضیحات جاندارتری به مخاطبش می‌داد یا بحث جانانه‌تر می‌شد از راه رفتن باز می‌ایستاد. من سال‌های سال در پیاده‌روی‌های عصرانه در همستد هیث

همراه مارکس بودم، و طی همین قدم زدن‌ها در میان چمنزارها بود که از او درس اقتصاد می‌گرفتم. مارکس بی آنکه متوجه باشد تمام مضمون جلد اول کتاب سرمایه را همانگونه که نوشته بود برایم شرح می‌داد. همیشه در بازگشت به خانه شنیده‌هایم را تا آنجا که در توانم بود یادداشت می‌کردم. در ابتدا درک و دنبال کردن استدلال‌های عمیق و پیچیده مارکس برایم مشکل بود. متأسفانه آن یادداشت‌های گران بها از دستم رفته است. در پی شکست کمون، پلیس در شبیخون به خانه ام در پاریس و بورده همه اوراقم را برد و سوزاند. دلم از همه بیشتر برای یادداشت‌های آن شب می‌سوزد که مارکس، با توضیحات بسیار و ادله فراوان که شیوه معمولش بود، تئوری برجسته و ذکاوت‌مندانه تکامل جامعه انسانی‌اش را برایم تشریح کرد. انگار پرده‌ها از جلوی چشم کنار می‌رفت. برای اولین بار منطق تاریخ جهان را به روشنی می‌دیدم و می‌توانستم پدیده‌های بظاهر متناقض در پروسه تکامل جامعه و اندیشه‌ها را منشأ مادی آنها دنبال کنم. بهت زده شده بودم و این تاثیر اولیه سال‌ها در من باقی ماند. سوسیالیست‌های مادرید هم وقتی من این تئوری بغایت داهیهانه مارکس را، که بیشک یکی از هوشمندانه‌ترین تئوری‌هایی است که مغز بشر تا کنون ساخته و پرداخته، با بضاعت ناچیز خود برایشان شرح دادم همین حال را پیدا کردند.

مغز مارکس به خزانه غنی‌ای از فاکت‌های تاریخ و علوم طبیعی و تئوری‌های فلسفی مسلح بود. مهارت شایانی در استفاده از این خزانه دانش و مشاهده که طی سال‌ها کار فکری در مغزش گرد آمده بود داشت. می‌توانستی درباره هر موضوعی از او سوال کنی و مفصل‌ترین جوابی که خیالش را هم

نمی‌کردی، و همواره همراه با فرمولبندی‌های عام ناشی از تأمل در وجه فلسفی قضیه، از او بگیری. مغز او مانند کشتی جنگی با دیگ بخار بجوش آمده هر لحظه آماده به آب زدن در تمام عرصه‌های فکری بود.

شک نیست که کتاب سرمایه نمایانگر ذهنی است با قدرت اعجاب‌انگیز و دانش برتر. اما برای من، همچنان که برای همه آنها که مارکس را از نزدیک می‌شناختند، نه سرمایه و نه هیچیک از دیگر آثار او نشانگر درجه بالایی نوع او نیست. مارکس خود بسیار برتر از آثارش بود.

من با مارکس کار می‌کردم. اما کاتبی بیش نبودم؛ مارکس تقریر می‌کرد و من می‌نوشتم. لیکن این به من امکان می‌داد از نزدیک شاهد نحوه فکر کردن و نوشتن او باشم. نوشتن برایش کاری سهل و ممتنع بود. سهل بود زیرا ذهنش در گردآوردن کامل همه فاکت‌ها و تحلیل جوانب مختلف یک موضوع با هیچ مشکلی روبرو نبود. ممتنع بود به این معنا که همین کامل بودن دانسته‌ها کار عرضه افکارش را به کاری شاق و وقت‌گیر تبدیل می‌کرد.

مارکس نه تنها سطح ظاهر بلکه لایه زیرین و ناپیدای هر چیز را هم می‌دید. همه اجزای یک چیز را در ارتباط با هم یعنی در کنش و واکنش متقابل‌شان بررسی می‌کرد. پروسه تکامل تاریخی هر جزء را جداگانه ردیابی می‌کرد. سپس به بررسی آن در ارتباط با عوامل پیرامونیش می‌پرداخت و به تحلیل فعل و انفعالات بین آنها می‌پرداخت. او به این ترتیب منشأ و نیز تغییرات و تطورات و انقلاباتی که هر چیز از سر می‌گذراند را ردیابی و پیدا می‌کرد، و تا بررسی دورترین اثرات آن به پیش می‌رفت. هیچ چیز را به تنهایی و در انزوا از چیزهای پیرامون آن نمی‌دید.

آنچه می‌دید جهانی بود بغایت پیچیده و در حرکت مداوم. هدف مارکس اینست که کل این جهان و فعل و انفعالات متنوع و مدام در حال تغییرش را بر ما باز نماید. ادیبان مکتب برادران گونکور و فلور شکوه می‌کنند که توصیف دقیق آنچه انسان به چشم می‌بیند کار بسیار سختی است. و تازه آنچه ایشان قصد بیانش را دارند سطح ظاهر چیزها یعنی تاشر حواس ایشان از مشاهده چیزهاست. کار ادبی اینها در مقایسه با کار مارکس بازیچه است. کار او مستلزم توان فکری خارق‌العاده‌ای است که بتواند واقعیت را عمیقا دریابد و آنچه به این ترتیب می‌بیند و می‌خواهد دیگران ببینند را به کلام درآورد. با اینحال مارکس هیچگاه از کار خود راضی نبود. همواره در حال حک و اصلاح آثارش بود و آنچه بروی کاغذ آورده بود را همیشه در سطحی پایین‌تر از اندیشه‌ای می‌دانست که قصد القایش به مخاطبین را داشت.

مارکس هر دو کیفیت یک نابغه را داشت: هم استعداد غیرقابل وصفی در تجزیه یک چیز به اجزای متشکله آن داشت، و هم استاد مسلم بازسازی یک چیز از اجزای مجزای آن، همراه با نشان دادن همه اشکال تطور آن و باز نمودن رابطه متقابل این اشکال بود. استدلال‌های متشکل از یک سلسله انتزاعات نبود - ایرادی که اقتصاددانان ناتوان از تفکر بر او می‌گرفتند. روش او روش هندسه‌دانی نبود که تعاریفش را از دنیای اطرافش می‌گیرد اما در نتیجه‌گیری‌هایش بر واقعیت کلا چشم می‌پوشد. مارکس در سرمایه تعاریف یا فرمول‌هایی جدا از واقعیت بدست نمی‌دهد، بلکه یک رشته تحلیل‌های بسیار موشکافانه بدست می‌دهد که سایه روشن‌های بسیار ظریف با تفاوت‌های بغایت ناچیز را روشن می‌کنند.

او در سرمایه از بیان این

واقعیت ساده شروع می‌کند که ثروت جامعه‌ای که تحت سیطره شیوه تولید کاپیتالیستی است خود را بصورت پشته عظیمی از کالا نشان می‌دهد. بنابراین کالا، که شیئی است عینی و نه یک انتزاع ریاضی، شکل تک تک عناصر یا سلول‌های ثروت جامعه کاپیتالیستی است. مارکس سپس کالا را بدست می‌گیرد، زیر و بالا و پشت و روی آن را بررسی می‌کند، و از این کند و کاوی یک سلسله اسرار را یکی پس از دیگری بیرون می‌کشد - اسراری که اقتصاددانان رسمی [با دید غیرنقاد خود] کوچکترین آگاهی از آنها ندارند، هر چند که شمار این اسرار بیشتر و هر یک‌شان بنیانی‌تر از کل رموز مذهب کاتولیک است. حال پس از بررسی همه جانبه یک تک کالا، مارکس آن را در رابطه یعنی در مبادله با یک کالای دیگر قرار می‌دهد و در این رابطه دقیق می‌شود. سپس به تولید و پیش شرط‌های تاریخی تولید کالا می‌پردازد. او اشکالی که کالاها بخود می‌گیرند را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه از یک شکل به شکل دیگر درمی‌آیند، چگونه یک شکل کالا زیر فشار ضرورت‌ها آن شکل دیگر را بوجود می‌آورد. مارکس سیر منطقی تطور پدیده‌ها را چنان هنرمندانه مطرح می‌کند که انسان ممکن است فکر کند این سیر منطقی زائیده تخیل اوست. حال آنکه این سیر محصول واقعیت است، بازسازی دیالکتیکی است که بطور واقعی در خود کالا وجود دارد.

مارکس در کار خود همواره بینهایت صادق و امین بود. هرگز فاکت یا رقمی را نقل نمی‌کرد مگر آنکه موقوت‌ترین مراجع آن را تایید کرده باشند. اطلاعات دست دوم هیچگاه راضیش نمی‌کر. همیشه به ماخذ اصلی مراجعه می‌کرد، و

ادامه صفحه ۵

# نه قومی نه مذهبی حکومت انسانی!

## خاطرات من از کارل مارکس - پل لافارگ

از صفحه ۴

برایش مهم نبود که این روند چقدر می‌تواند پرزحمت و کسالت‌آور باشد. برای آنکه از صحت یک فاکت کوچک مطمئن شود به موزه بریتانیا می‌رفت و به کتب کتابخانه آن مراجعه می‌کرد. منتقدینش هرگز نتوانستند نشان دهند که مارکس فاکت‌هایی را نادیده گرفته و یا مباحثی که مطرح کرده را بر پایه فاکت‌هایی بنا کرده که صحت آنها به دقت تایید نشده است.

عادت مراجعه به منبع اصلی او را وامی داشت تا آثار نویسندگانی را بخواند که بسیار کم شناخته شده بودند، و او در واقع تنها نقل‌کننده اقوال آنها بود. کتاب سرمایه حاوی چنان تعداد زیادی نقل قول از چنین نویسندگانی است که انسان ممکن است فکر کند مارکس قصد خودنمایی و به رخ کشیدن وسعت مطالعاتش را داشته است. ایدا چنین نبود. مارکس می‌گفت «من مجری عدالت تاریخی‌ام، حق هر کس را ادا می‌کنم». خود را ملزم به ذکر نام نویسندگانی می‌دانست که برای نخستین بار اندیشه‌ای را بیان یا به صحیح‌ترین نحو فرموله کرده‌اند؛ و در این موارد درجه اهمیت یا شهرت چنین نویسندگانی بهیچوجه برایش مطرح نبود.

مارکس از لحاظ علمی هم همانقدر پایبند وجدان بود که از لحاظ ادبی. نه هیچگاه سخنی بر اساس فاکتی که صد درصد از آن مطمئن نبود بر زبان می‌آورد و نه هیچگاه چیزی را که کاملاً مورد مطالعه قرار ن داده بود مطرح می‌کرد. هیچیک از نوشته‌هایش را بدون آنکه بارها آن را مرور و بهترین شکل را برایش پیدا کرده باشد منتشر نمی‌کرد. برایش قابل تصور نبود که بدون آمادگی کامل جلوی مردم ظاهر شود. این برایش حکم شکنجه را داشت که

دستنویس‌هایش را پیش از حک و اصلاح و پرداخت کامل به کسی نشان دهد. احساسش در این باره آنقدر قوی بود که یکبار به من گفت ترجیح می‌دهم دستنویس‌هایم را بسوزانم تا آنها را ناتمام باقی گذارم.

این شیوه کار در اغلب موارد چنان وظیفه پرزحمتی بر عهده او می‌گذاشت که خواننده آثارش مشکل بتواند تصویری از ابعاد عظیم آن در ذهن خود شکل دهد. بعنوان مثال برای نوشتن حدود بیست صفحه در سرمایه پیرامون قوانین کارخانه در انگلستان به اندازه یک کتابخانه کتاب آبی حاوی گزارشات کمیسیون‌ها و بازرسان کارخانه انگلیسی و اسکاتلندی را

صفحه به صفحه - چنانکه از علامت‌گذاری‌های مدادی‌اش در صفحات این کتاب‌ها پیداست - از ابتدا تا انتها خواند. مارکس این گزارشات را مهمترین و گویا ترین اسناد برای مطالعه شیوه تولیدی کاپیتالیستی می‌دانست. برای دست‌اندرکاران این گزارشات چنان ارزش و احترامی قائل بود که اظهار شک می‌کند که بتوان در هیچ کشور دیگری در اروپا «مردانی به قابلیت، بیطرفی و آزاداندیشی بازرسان کارخانه، گزارشگران وضع بهداشت عمومی، ماموران ویژه تحقیق در زمینه استثمار زنان و کودکان، وضع مسکن، تغذیه و غیره انگلیسی یافت»؛ و با همین جمله است که چنین تقدیر شایانی در پیشگفتار کتاب سرمایه از آنان بعمل می‌آورد.

مارکس از این کتاب‌های آبی که در میان نمایندگان پارلمان توزیع می‌شد گنجینه‌ای از اطلاعات دست اول بیرون کشید. بسیاری از نمایندگان از این کتاب‌ها بعنوان هدف در تیراندازی استفاده می‌کردند و از روی تعداد صفحات سوراخ شده قدرت تفنگ‌شان را می‌سنجیدند. برخی دیگر آنها را بصورت کیلویی

می‌فروختند، که شاید عاقلانه‌ترین کاری بود که می‌توانستند با آنها بکنند، زیرا به این ترتیب مارکس می‌توانست آنها را به قیمت خیلی ارزان‌تر از فروشندگان کتب و اوراق کهنه در محله لانگ ایکر [Long Acre] که برای خرید کتب و اوراق قدیمی به آنها سر می‌زد بخرد. پروفیسور بیزلی [Beesley] گفته است مارکس کسی است که با مطلع کردن مردم جهان از محتوای این گزارشات بهترین استفاده را از آنها کرده است. پروفیسور بیزلی خبر نداشت که فردریک انگلس پیش از مارکس در سال ۱۸۴۵ اسناد متعددی از این کتب بیرون کشیده و از آنها در نوشتن کتاب وضع طبقه کارگر در انگلستان استفاده کرده بود.

۱ - Wilhelm Wolff - پرولتر انقلابی (۱۸۰۹-۱۸۶۴) - آلمانی، دوست و همکار مارکس و انگلس، و کسی که مارکس کتاب سرمایه را به او تقدیم کرده است.

۲ - Aeschylus - اسخیلوس، آشیلوس یا اتیسخلوس (۶۵-۵۲۵ ق. م.) نمایشنامه‌نویس شهیر یونان باستان. نویسنده هفت تراژدی معروف ایرانیان یا پارسیان (داستان لشکرکشی خشایار شاه به یونان)، پرومته در زنجیر، هفت تن علیه تبس، استغاثه کنندگان، آگامنون، الهه‌های انتقام، و اورسیتا.

۳ - William Cobbett - سیاستمدار، نویسنده جزوات سیاسی، ژورنالیست و مزرعه‌دار انگلیسی که برای دموکراتیزه کردن نظام سیاسی بریتانیا، لغو تعرفه حمایتی بر واردات غله از اروپا، و بهبود وضع کارگران کشاورزی فعالیت می‌کرد - مترجم فارسی.

۴ - Robert Burns - شاعر و تصنیف‌سرای اسکاتلندی که شاعر ملی اسکاتلند محسوب می‌شود.

در سال ۲۰۰۹ در همه‌پرسی که از جانب تلویزیون اسکاتلند (اس تی وی) بعمل آمد مردم او را بعنوان بزرگترین اسکاتلندی تاریخ این سرزمین انتخاب کردند. او را پیش‌تاز جنبش رمانتیک در ادبیات می‌شناسد. پس از مرگ آثارش منبع الهام بنیانگذاران سوسیالیسم و لیبرالیسم هر دو گردید - مترجم فارسی.

۵ - Hampstead Heath - (مرغزار هیث) پارک باستانی و تپه ماهوری لندن که با مساحتی برابر ۳۲۰ هکتار در شمال غربی این شهر واقع شده است - مترجم فارسی.

۶ - پس از شکست کمون پاریس لافارگ از جانب مارکس و شورای مرکزی انترناسیونال اول مامور مبارزه با آتارشیست‌های طرفدار باکونین شد و به اسپانیا مهاجرت کرد.

۷ - Goncour - ادموند و ژول گونکور دو برادر نویسنده ناتورالیست قرن نوزدهم که در کار ادبی همواره با یکدیگر مشارکت داشتند - مترجم فارسی.

۸ - Gustave Flaubert - از بزرگترین چهره‌های ادبیات غرب که به رمان‌های معروفش مادام بواری و مکاتب، و به سخت‌کوشی خالصانه‌اش در کار ادبی و حفظ سبک نگارش خود معروف است - مترجم فارسی.

۹ - Wilhelm Wolff - پرولتر انقلابی آلمانی، دوست و همکار مارکس و انگلس، و کسی که مارکس کتاب سرمایه را به او تقدیم کرده است.

۱۰ - Aeschylus - اسخیلوس، آشیلوس یا اتیسخلوس (۶۵-۵۲۵ ق. م.) نمایشنامه‌نویس شهیر یونان باستان. نویسنده هفت تراژدی معروف ایرانیان یا پارسیان (داستان لشکرکشی خشایار شاه به یونان)، پرومته در زنجیر، هفت تن علیه تبس، استغاثه کنندگان،

آگامنون، الهه‌های انتقام، و اورسیتا.

۱۱ - William Cobbett (۱۷۶۳-۱۸۳۵)

- سیاستمدار، نویسنده جزوات سیاسی، ژورنالیست و مزرعه‌دار انگلیسی که برای دموکراتیزه کردن نظام سیاسی بریتانیا، لغو تعرفه حمایتی بر واردات غله از اروپا، و بهبود وضع کارگران کشاورزی فعالیت می‌کرد - مترجم فارسی.

۱۲ - Robert Burns - شاعر و تصنیف‌سرای اسکاتلندی که شاعر ملی اسکاتلند محسوب می‌شود.

در سال ۲۰۰۹ در همه‌پرسی که از جانب تلویزیون اسکاتلند (اس تی وی) بعمل آمد مردم او را بعنوان بزرگترین اسکاتلندی تاریخ این سرزمین انتخاب کردند. او را پیش‌تاز جنبش رمانتیک در ادبیات می‌شناسد. پس از مرگ آثارش منبع الهام بنیانگذاران سوسیالیسم و لیبرالیسم هر دو گردید - مترجم فارسی.

۱۳ - Hampstead Heath - (مرغزار هیث)

پارک باستانی و تپه ماهوری لندن که با مساحتی برابر ۳۲۰ هکتار در شمال غربی این شهر واقع شده است - مترجم فارسی.

۱۴ - پس از شکست کمون پاریس لافارگ از جانب مارکس و شورای مرکزی انترناسیونال اول مامور مبارزه با آتارشیست‌های طرفدار باکونین شد و به اسپانیا مهاجرت کرد.

۱۵ - Goncour - ادموند و ژول گونکور دو برادر نویسنده ناتورالیست قرن نوزدهم که در کار ادبی همواره با یکدیگر مشارکت داشتند - مترجم فارسی.

۱۶ - Gustave Flaubert (۱۸۸۰-۱۸۲۱) از بزرگترین چهره‌های ادبیات غرب که به رمان‌های معروفش مادام بواری و مکاتب، و به سخت‌کوشی خالصانه‌اش در کار ادبی و حفظ سبک نگارش خود معروف است - مترجم فارسی.

## پیشگفتار کتاب در نقد اقتصاد سیاسی

من نظام اقتصادی بورژوازی را به ترتیب زیر بررسی خواهم کرد: سرمایه؛ مالکیت ارضی؛ کار مزدی؛ دولت؛ تجارت خارجی؛ بازار جهانی. تحلیل شرایط اقتصادی موجودیت سه طبقه عظیمی که جامعه مدرن بورژوازی از آنها تشکیل می‌شود تحت سه عنوان اول خواهد آمد. ربط متقابل سه عنوان دوم ناگفته پیداست. بخش اول کتاب اول که به سرمایه می‌پردازد فصول زیر را دربر می‌گیرد: ۱- کالا؛ ۲- پول یا گردش ساده [ی کالاها]؛ ۳- سرمایه علی‌العموم. بخش حاضر<sup>1</sup> تنها شامل دو فصل اول است. کل مواد و مصالح کار اکنون بصورت

دستنویس در دفاتری که نه بقصد انتشار بلکه بمنظور روشنگری شخصی و در فواصل زمانی طولانی نوشته‌ام پیش روی من است.<sup>2</sup> ریختن این مواد به قالب یک کلیت منسجم بستگی به اوضاع و احوال خواهد داشت.<sup>3</sup>

از مقدمه کلی که [برای این کتاب] پیش‌نویس کرده بودم صرف نظر کردم، زیرا اکنون، پس از تأمل بیشتر، چنین بنظر می‌رسد که حرکت از نتایجی که خود هنوز محتاج اثباتند ایجاد سر در گمی خواهد کرد. و حال خواننده‌ای که واقعا بخواهد با من حرکت کند باید تصمیم خود را گرفته باشد و بخواهد که از خاص به عام حرکت کند.

رشته تحصیلی من فلسفه حقوق بود، اما شخصا آنرا بعنوان شاخه و تابعی از فلسفه و تاریخ دنبال می‌کردم.<sup>4</sup> در سال ۱۸۴۲-۳ بعنوان عضو هیئت تحریریه راینیشه زایتونگ<sup>5</sup> در این محظور معذب کننده قرار گرفته که باید درباره آنچه به منافع مادی معروف است اظهار نظر می‌کردم. مباحث و مذاکرات مطرح در پارلمان استان راین در زمینه دزدی از جنگل‌ها و تقسیم املاک

خصوصی؛ مباحثه‌ای که آقای فن شاپر [von Schaper] استاندار راین رسماً با راینیشه زایتونگ درباره وضع دهقانان ناحیه موزل [Moselle] شروع کرده بود؛ و بالاخره بحث‌های مربوط به تجارت آزاد و تعرفه‌های حمایتی، مرا واداشت تا توجه خود را در وهله اول به مسائل اقتصادی معطوف کنم. از سوی دیگر، در آن ایام که نیت خیر «به پیش تاختن» غالباً جای دانش و آگاهی دقیق بر چند و چون مسائل را می‌گرفت، طنینی از سوسیالیسم و کمونیزم فرانسوی، آمیخته با زنگ خفیف فلسفی، در راینیشه زایتونگ بگوش رسید. من به این

مشتاخانه از این فرصت استفاده کردم تا از صحنه عمومی خارج شوم و به اطاق مطالعه‌ام بازگردم. اولین کاری که بمنظور دفع شک‌هایی که به ذهنم هجوم آورده بود بدست گرفتم بررسی مجدد و نقادانه فلسفه حق هگل بود. مقدمه این کار درسالنامه‌های آلمانی -فرانسوی<sup>7</sup> در سال ۱۸۴۴ در پاریس منتشر شد. تحقیقاتم در این زمینه مرا به این نتیجه رساند که نه مناسبات حقوقی و نه اشکال سیاسی هیچیک را نمی‌توان به تنهایی، یا بر پایه خود و یا [مانند هگل] بر پایه باصلاح پروسه شکوفا شدن عام ذهن بشر، درک کرد. بلکه،

ادامه دادم. نتیجه کلی که به آن رسیدم، و از آن پس به اصل راهنمای من در مطالعات بعدیم تبدیل شد، بطور خلاصه به شرح زیر است: انسان‌ها در روند تولید اجتماعی موجودیت خود ناگزیر با یکدیگر وارد مناسباتی می‌شوند. این مناسبات، مناسبات تولیدی آنهاست، که از خواست و اراده ایشان مستقل و متناظر با [یا منعکس کننده] مرحله معینی از رشد نیروهای تولیدی آنهاست. مجموعه این مناسبات ساختار اقتصادی جامعه یعنی آن زیربنای واقعی را تشکیل می‌دهد که بر آن روینائی حقوقی و سیاسی سر برمی‌کشد، و متناظر با آن اشکال معینی از آگاهی اجتماعی شکل می‌گیرد. شیوه تولید حیات مادی انسان‌هاست که چند و چون پروسه

می‌شوند، و این مناسبات از اشکالی برای رشد نیروهای تولیدی مبدل به قیودی بر دست و پای آنها می‌شوند. آنگاه دوران انقلاب اجتماعی فرامی‌رسد. تغییر شالوده اقتصادی جامعه دیر یا زود به تحول کل روینای عظیم آن می‌انجامد. در بررسی این گونه تحولات همواره باید تمیز گذارد میان تحول مادی شرایط اقتصادی تولید، که با دقت علوم طبیعی قابل تعیین است، و اشکال حقوقی، سیاسی، مذهبی، هنری، فلسفی، و در یک کلام ایدئولوژیکی که انسان‌ها در قالب آن بر این تعارض آگاهی می‌یابند و با مبارزه خود کار آن را یکسر می‌کنند. همانطور که هیچکس را بر مبنای آنچه خود درباره خویش می‌گوید قضاوت نمی‌کنند، چنین دوره تحولی را

**کاپیتال بعلاوه یک تئوری نقد اقتصاد سیاسی و نقد تئوریهای قبلی اقتصادی است که مطرح شده بودند. چرا؟ برای اینکه اقتصاد سیاسی و شخصیت‌های مختلف و رگه‌های مختلف آن، مجموعاً سرمایه‌داری را بررسی می‌کردند برای اینکه نشان بدهند مکانیسم آن چیست، چگونه سود بدست می‌آید و چگونه ازلی و ابدی است و چگونه ثروت انباشته میشود و چگونه این سیستم میتواند به کار خود ادامه بدهد. کاپیتال نقد اینهاست، نقد اقتصاد سیاسی است. جالب این است که مارکس خود، اسم کل فعالیت و مطالعات اقتصادیش را، نقد اقتصاد سیاسی گذاشته است. هیچ جا نگفته است که من دارم اقتصاد سیاسی مینویسم، می‌گویم نقد اقتصاد سیاسی. نقد اقتصاد سیاسی، نقد فیزیوکراتها، ریکاردو و آدام اسمیت و نقد کل اقتصاددانان وسیع طبقه سرمایه‌دار است که هدفشان توجه دادن به جامعه بورژوازی برای ثروتمندتر کردن آن است.**

**منصور حکمت**

**باز خوانی کاپیتال - سخنرانی در انجمن مارکس لندن**

نمی‌توان بر مبنای آگاهی خود این دوره قضاوت کرد. بلکه، برعکس، این آگاهی را باید بر مبنای تناقضات حیات مادی، بر مبنای تعارض موجود میان نیروهای تولیدی اجتماعی و مناسبات تولیدی، توضیح داد. هیچ سامان اقتصادی - اجتماعی هرگز پیش از آنکه نیروهای تولیدی ناظر بر آن به رشد کامل رسیده باشند از میان نمی‌رود؛ و مناسبات برتر تولیدی جدید هرگز پیش از آنکه شرایط

کلی حیات اجتماعی، سیاسی و فکری آنها را تعیین می‌کند. آگاهی انسان‌ها نیست که چگونگی موجودیت‌شان را تعیین می‌کند، بلکه چگونگی موجودیت اجتماعی آنهاست که آگاهی‌شان را تعیین می‌کند. در مرحله‌ای از پروسه رشد جامعه، نیروهای تولید مادی آن با مناسبات تولیدی یا ملکی (که صرفاً اصطلاحی حقوقی برای بیان همان مناسبات تولیدی است) موجودش، که تا آن زمان چارچوبی برای عملکرد این نیروها فراهم می‌آورده اند، دچار تناقض

برعکس، این مناسبات و اشکال ریشه در شرایط مادی حیات - که کل آنها را هگل، به پیروی از سرمشق متفکرین انگلیسی و فرانسوی قرن هیجدهم، مشمول و مدلول اصطلاح «جامعه مدنی» قرار می‌دهد - دارند؛ اما آناتومی این جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی جستجو کرد. مطالعه اقتصاد سیاسی را در پاریس شروع کردم. اما به دستور آقای گیزو [، وزیر کشور]، از آنجا تبعید شدم، به بروکسل نقل مکان کردم و مطالعات اقتصادی را در این شهر

شیوه سطحی و تفنن‌گرایانه در پرداختن به مسائل اعتراض کردم، و در عین حال در جدلی با الگماینه آسبورگر زایتونگ<sup>6</sup> بی‌پرده اذعان کردم که مطالعات قبلی‌ام اجازه اظهار نظر درباره محتوای تئوری‌های [سوسیالیسم] فرانسوی را به من نمی‌دهد. و وقتی ناشرین راینیشه زایتونگ دچار این توهم شدند که اگر سیاست مطیع تری [در قبال دولت] در پیش گیرند این امکان وجود دارد که حکم اعدام صادره در مورد روزنامه لغو شود، من

## پیشگفتار کتاب در نقد اقتصاد سیاسی

از صفحه ۶

مادی موجودیت‌شان در چارچوب جامعه قدیم فراهم آمده و به بلوغ رسیده باشد جانشین مناسبات قدیم نمی‌شوند. لذا انسان‌ها تنها انجام تکالیفی را در دستور کار خود می‌گذارند که از عهده انجامش برمی‌آیند. زیرا بررسی دقیق‌تر همواره نشان می‌دهد که مساله خود تنها زمانی بروز می‌کند که شرایط مادی حل آن دیگر شکل گرفته یا لااقل در شرف شکل گرفتن است. شمای کلی [تاریخی] مشتمل بر شیوه‌های تولیدی آسیائی، باستانی، فئودالی و مدرن بورژوازی را می‌توان بمنزله دوران‌های شاخص پیشرفت سامان اقتصادی- اجتماعی جامعه در نظر گرفت. شیوه تولیدی بورژوازی آخرین شکل ستیزآمیز [یا آنتاگونیستی] پروسه تولید اجتماعی است؛ ستیز [یا آنتاگونیسم] نه بمعنای فردی آن، بلکه بمعنای ستیزی که از بطن شرایط حیات اجتماعی افراد پدید می‌آید. اما نیروهای تولیدی که در چارچوب جامعه بورژوازی رشد می‌کنند، شرایط مادی حل و فصل این ستیزه را نیز بوجود می‌آورند. و دوران ماقبل تاریخ جامعه بشری بدینسان با این سامان اجتماعی به پایان می‌رسد.

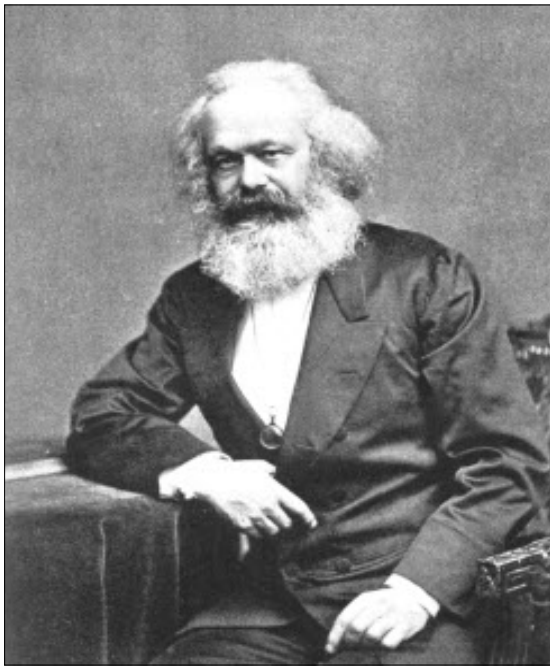
فردریک انگلس که من از زمان چاپ رساله درخشانش در باب نقد مقولات اقتصادی<sup>۸</sup> (که در سالنامه های آلمانی - فرانسوی بچاپ رسید) با او در ارتباط و تبادل آرا بودم، از راه دیگری به همین نتیجه رسیده بود (رجوع کنید به کتاب وضع طبقه کارگر در انگلستان<sup>۹</sup> او). لذا در بهار ۱۸۴۵ که او هم برای اقامت به بروکسل آمد، باتفاق بر آن شدیم تا درک خود<sup>۱۰</sup> را در مقابل درک

ایدئولوژیک فلسفه آلمانی مطرح، و در حقیقت با وجدان فلسفی سابق خود تسویه حساب کنیم. این مقصود بصورت نقدی بر فلسفه پساهاگلی حاصل شد<sup>۱۱</sup>. اما مدت‌ها پس از آنکه نسخه دستنویس این کتاب - شامل دو دفتر بزرگ به قطع وزیری - بدست ناشرین در وستفالی رسیده بود مطلع شدیم که چاپ آن بعلت تغییر اوضاع ممکن نیست. ما نیز دستنویس را با طیب خاطر به نقد جوده موش‌ها سپردیم، زیرا اکنون خود روشن شده و با وجدان فلسفی‌مان به توافق رسیده بودیم، و مقصود اصلی‌مان در انجام آن کار نیز همین بود. از جمله کارهای پراکنده‌ای که در آن زمان بچاپ رساندیم و در آنها وجهی از وجوه مختلف نظرات مان را به عموم عرضه کردیم، تنها به ذکر مانیفست حزب کمونیست بسنده می‌کنم که من و انگلس باتفاق آنرا نوشتیم، و یک رساله در باب تجارت آزاد<sup>۱۲</sup> که من به تنهایی بچاپ رساندم. خطوط عمده و تعیین‌کننده درک ما برای نخستین بار بشکل آکادمیک، اما در قالب جدلی، در کتاب فقر فلسفه<sup>۱۳</sup> من بصورت کلی مطرح شد. این کتاب که در سال ۱۸۴۷ انتشار یافت پاسخی به فلسفه فقر [نوشته پرودون] بود. انتشار رساله‌ای در باب کار مزدی<sup>۱۴</sup> به زبان آلمانی، که مجموعه گفتارهای درسی من در این زمینه در انجمن کارگران آلمانی در بروکسل<sup>۱۵</sup> بود، با انقلاب فوری و تبعید من از بلژیک متوقف شد.

انتشار نویسه راینیشه زایتونگ<sup>۱۶</sup> در ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ و وقایع متعاقب آن رشته مطالعات اقتصادی مرا از هم گسیخت؛ تا سال ۱۸۵۰ که توانستم مجدداً آن

را در لندن از سر بگیرم. حجم عظیم ماتریال مربوط به تاریخ اقتصاد سیاسی که در موزه بریتانیا [British Museum] گردآوری شده، این واقعیت که لندن جایگاه بلند مناسبی برای مشاهده جامعه بورژوازی است، و بالاخره مرحله جدیدی از رشد که این جامعه متعاقب کشف معادن طلا در کالیفرنیا و استرالیا بنظر می‌رسید به آن گام نهاده است، مرا بر آن داشت تا مطالعاتم را بار دیگر از صفر شروع کنم و کل این ماتریال تازه را بدقت از ابتدا تا انتها مرور نمایم. سیر این مطالعات گاه خودسرانه مرا به عرصه‌ها و موضوعات ظاهراً پرتی می‌کشاند که ناگزیر بخشی از وقت مرا می‌گرفت. اما عاملی که در کاهش وقتی که در اختیار داشتم نقش ویژه داشت ضرورت تخطی‌ناپذیر اصرار معاش بود. همکاری هشت ساله من با نیویورک تریبیون<sup>۱۷</sup>، معتبرترین روزنامه انگلو - آمریکائی در ایالات متحده، مطالعات مرا بیش از حد دچار وقفه و نابسامانی می‌کرد، زیرا من استثنا کار روزنامه نگاری بمعنای اخص می‌کردم. و از آنجا که بخش قابل توجهی از نوشته‌هایم برای این روزنامه از مقالات مربوط به وقایع مهم اقتصادی در بریتانیا و اروپای خاک قاره تشکیل می‌شد، ناگزیر باید با جزئیات عملی موضوعاتی آشنائی دقیق می‌یافتم که خارج از حیطه اقتصاد سیاسی بمعنای اخص قرار داشت.

من این شرح مختصر از سیر کلی تحقیقاتم در عرصه اقتصاد سیاسی را صرفاً به این منظور در اینجا آوردم که نشان دهم نظراتم - مستقل از اینکه چگونه مورد قضاوت قرار گیرند، و تا چه حد با تعصبات برخاسته از منفعت طبقات حاکم همخوانی نداشته



نباشند - حاصل سال‌ها پژوهش صادقانه و بی‌شائبه‌اند. در آستان صحن علم، همچنان که در آستان صحن جهنم، شرط ورود باید این باشد:

هر گونه بدگمانی باید اینجا و نهاده شود؛  
هر گونه چبن باید اینجا دیگر جان داده باشد<sup>۱۸</sup>.  
کارل مارکس  
لندن، ۱۸۵۹

۱ - منظور خود کتاب در نقد اقتصاد سیاسی است - مترجم فارسی

۲ - اشاره به هفت دفتر است که مارکس در طول زمستان ۱۸۵۷ نوشته است. نسخه کامل این دفتر در سال ۱۹۵۳ برای اولین بار به زبان آلمانی تحت عنوان گروندریسه [یا شالوده] نقد اقتصاد سیاسی انتشار یافت - مترجم فارسی

۳ - مارکس پس از انتشار کتاب در نقد اقتصاد سیاسی در ۱۸۵۹ - که همان گونه که در اینجا می‌گوید تنها شامل دو فصل کالا و پول است و در نشر اول با

ادامه صفحه ۸

# به حزب کمونیست کارگری ایران پیوندید!



## پیشگفتار کتاب در نقد اقتصاد سیاسی

از صفحه ۷

آوریل ۱۸۴۲ از طریق نوشتن مقاله برای آن آغاز کرد، و در اکتبر همان سال به عضویت هیئت دبیران آن درآمد. از این مقطع بعد خصلت انقلابی و دموکراتیک آن چشمگیرتر شد. دولت سانسور شدیدی در مورد آن معمول داشت، و سپس آنرا بکلی تعطیل کرد.

### ۶ - Allgemeine - Ausburger Zeitung

روزنامه عمومی آسبورگ: روزنامه ارتجاعی که در سال ۱۷۹۸ تاسیس شده بود، و از ۱۸۱۰ تا ۱۸۸۲ در آسبورگ منتشر می‌شد.

### -Deutsch -v Französische -Jahrbücher

سالنامه‌های آلمانی - فرانسوی: نشریه سالانه‌ای به زبان آلمانی که کارل مارکس و آرنولد روگه مشترکا سردبیری آنرا بر عهده داشتند. تنها یک شماره از آن در فوریه ۱۸۴۴ در پاریس منتشر شد. این شماره، که در واقع دو شماره در یک مجلد بود، علاوه بر «نقد فلسفه حق هگل؛ مقدمه» نوشته مارکس و خطوط کلی نقدی بر اقتصاد سیاسی نوشته انگلس، حاوی مقالات دیگری از ایشان نیز بود که نشان می‌دهد در آن زمان دیگر قطعاً دیدگاه ماتریالیستی و کمونیستی اختیار کرده بودند.

۸ - این رساله با عنوان Umrisse zu einer Kritik der Nationalökonomie (خطوط کلی نقدی بر اقتصاد سیاسی) در پاریس در شماره اول سالنامه‌های آلمانی - فرانسوی در پاریس منتشر شد - مترجم فارسی

### ۹ - Die Lage der arbeitenden Klasse in England

در خلال سال‌های ۱۸۴۴-۵ نوشته و در سال ۱۸۴۵ در لایپزیگ منتشر شد.

۰ - منظور درک یا تعبیر ماتریالیستی از تاریخ است.

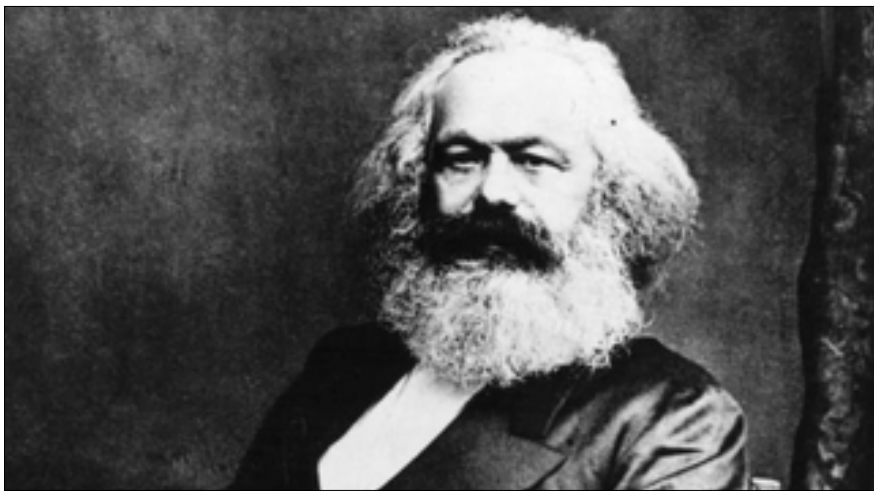
### ۱۱ - اشاره به کتاب ایدئولوژی آلمانی (Die deutsche Ideologie)

است که طی سال‌های ۶-۱۸۴۵ نوشته شد - مترجم فارسی

### Organ der Demokratie - راینیشه

زایتونگ جدید. ارگان دموکراسی. روزنامه رادیکال دموکرات چپ که از ۱ ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ مه ۱۸۴۹ در شهر کلن منتشر می‌شد. سردبیری آنرا مارکس بر عهده داشت. مقالات اصلی روزنامه را مارکس و انگلس می‌نوشتند، و جهت‌گیری روزنامه در قبال مسائل انقلاب در آلمان و اروپا را تعیین می‌کردند. انتشار آن پس از شکست کامل انقلاب آلمان در ۱۸۴۹، متوقف شد.

می‌بردند، آغاز کرد. نیویورک تربیبون بابت هر نوشته ۱ پوند می‌پرداخت. محتوای این نوشته‌ها تحلیل «سیلاب انقلاب» ی بود که طی سال‌های ۹-۱۸۴۸ سراسر اروپا را فراگرفت. سری نامه‌های مارکس در خلال سپتامبر ۱۸۵۱ تا سپتامبر ۱۸۵۲ که تحت عنوان کلی «انقلاب و ضدانقلاب در آلمان» نوشته می‌شد، در آمریکا چنان مورد استقبال قرار گرفت که مارکس پیش از پایان آن بعنوان مخبر و مفسر نیویورک تربیبون در بریتانیا برگزیده شد. این نوشته‌ها



را چهل و پنج سال بعد دخترش النور با اضافه کردن مقاله معروف محاکمه کمونیست‌ها در کلن (دسامبر ۱۸۵۲) در کتابی گردآوری و با عنوان انقلاب و ضدانقلاب در لندن منتشر کرد. او این نامه‌ها را «جفت بغایت گرانبهای (invaluable)

### ۱۷ - New York Daily Tribune

روزنامه آمریکائی که از ۱۸۴۱ تا ۱۹۲۴ منتشر می‌شد. مارکس از ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۲ از طریق نوشتن نامه و مقاله با آن همکاری داشت. بسیاری از این مقالات را، به درخواست مارکس، انگلس می‌نوشت. [مارکس نگارش این نامه‌ها و مقالات را، به نثر زیبایی انگلیسی، تنها هیجده ماه پس از اقامت در لندن بعنوان پناهنده سیاسی و در حالی که خود و خانواده‌اش در سیاه‌ترین شرایط فقر و سخت‌ترین اوضاع سیاسی ناشی از شکست انقلاب در اروپا بسر

### ۱۲ - Discourse

sur le libre échange Misère de la philosophie...etc - فقر فلسفه؛ در پاسخ به فلسفه فقر آقای پردون.

۱۴ - اشاره به جزوه‌ای است که بعدها به زبان انگلیسی با عنوان کار مزدی و سرمایه منتشر شد.

۱۵ - این جمعیت را مارکس و انگلس در اواخر اوت سال ۱۸۴۷ با هدف آموزش سیاسی کارگران آلمانی ساکن بلژیک و تبلیغ آرای کمونیزم علمی تاسیس کردند.

### ۱۶ - Neue Rheinische Zeitung.

(pendant) اثر دیگر مارکس، هیجدهم برومر لوئی ناپلئون» (که آن نیز در فاصله دسامبر ۱۸۵۱ - چند روز پس از کودتای لوئی ناپلئون - تا مارس ۱۸۵۲ نوشته شده است) می‌خواند، و انگلس «هر دو اثر را "عالی‌ترین نمونه‌های استعداد شگفت‌آور ... مارکس ... در درک روشن ماهیت، جایگاه و نتایج حوادث بزرگ تاریخی در زمان وقوع و یا درست پس از وقوع آنها" توصیف می‌کند» (مارکس، انقلاب و ضدانقلاب، تالیف النور اولینگ

مارکس، لندن، ۱۹۷۱، مقدمه مولف، ص ۷). اما مارکس خود مقام شامخ این نوشته‌ها را بنظر ما بالاتر از این دو ارزیابی کرده و در محاکمه کمونیست‌ها در کلن، که در دفاع از فعالین حزب کمونیست آلمان و اصول اعتقادی آنها نوشته شده، «اصول تشریح شده در سری مقالات انقلاب و ضدانقلاب در آلمان، مندرج در نیویورک دیلی تربیبون» را با لحن بیان یک واقعیت ساده تلویحا ادامه و مکمل (اگر نه هم‌ارز) «اصول تشریح شده در مانیفست

کمونیست» بحساب آورده است (ماخذ مذکور، ص ۱۰۳) - مترجم فارسی

### ۱۸ - Qui si convien lasciare ogni sospeto; Ogni viltà convien che qui sia

مترجم فارسی

### انترناسیونال

### نشریه حزب کمونیست کارگری

سردبیر: بهروز مهرآبادی

مسئول فنی: نازیلا صادقی

ای میل: anternasional@yahoo.com

انترناسیونال هر هفته روز جمعه منتشر میشود

**مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!**